

# ایران زمین

## خانه‌ی فرهنگی و ابدی ایرانیان

دکتر ناصر تکمیل‌همایون

استاد جامعه‌شناسی و تاریخ معاصر ایران



### □ درآمد

سرزمین گسترده‌یی را که در تاریخ جهان «ایران» (پهلوی Erna) یا «ایران شهر» (پهلوی Ernasatr) نامیده‌اند، از دورترین و دیرترین روزگار، محل سکونت اقوام و تیره‌های گوناگونی بوده که فضاهای جغرافیایی و موقعیت‌های طبیعی، آنان را در هم‌جوشی متنوع قرار داده است.

در هزاره‌های سوم و چهارم پیش از میلاد، مهاجران جدید که وارد خطه‌های قدیم شدند منطقه‌ی خوارزم، جایگاه نخستین آنان که در کتاب مقدس اوستا به‌عنوان «آرینه وئجه» (AIRYANA VAJAH) به‌معنای جایگاه ویژه‌ی آریاها (ایران ویج) نامیده شده به‌گونه‌یی کانون مقدس حیات ایرانیان گردید و به مرور با سکونت مهاجران (یا نقل و انتقال جمعیتی)، ادغام‌های نژادی - اجتماعی چشمگیرتری پدید آمد و پس از فیصله یافتن پاره‌یی معضلات فرهنگی، بومیان کهن که گاه از آن‌ها به‌عنوان اقوام مدیریت‌ناهنی و گاه اقوام زاگروکاسپین یاد می‌شود، با نیروهای جدید مهاجران «ایران زمین» تاریخی شکل گرفت و در مسیر تاریخی کم‌و بیش سه هزار ساله اکنون بخشی از آن سرزمین گسترده به‌نام «ایران» (در مساحت ۱/۶۵۴/۰۰۰ کیلومترمربع) در لوی حکومت‌های معاصر قرار دارد.

### ۱- ریع مسکون و هفت اقلیم

برجسته‌ترین باورهای کهن جغرافیایی شکل گرفته در فرهنگ ایران، تقسیم جهان بر چهار بخش است که یک چهارم آن با عنوان «ریع مسکون» خشکی‌ها و سه چهارم دیگر دریاها را تشکیل می‌داد و به زبان امین احمدزازی «از چهار بخش زمین یک بخش عمارت دارد و جمله کوه‌ها و بیابان‌ها در این جمله است». هم‌افزوده است: «اگر از روی حقیقت درنگرند دانگی (یک ششم) معمور نیست» اما عبادت چنین رفته که این قطعه را «ریع مسکون» می‌نامند.<sup>۱</sup>

علمان جغرافیایی قدیم «ریع مسکون» را به هفت بهر کرده‌اند. پاره‌یی از آنان هفت بهر را «هفت کشور» دانسته‌اند و برخی از دانشمندان «هفت اقلیم» چنان‌که در اشعار شاعران ایران هم آمده است: شیراز و آب رکنی آن باد خوش‌نسیم

عیش مکن که خال رخ «هفت کشور» است  
حافظ

آن‌که «هفت اقلیم» عالم را نهاد  
هر کسی را آن چه لایق بود داد (سعدی)

مقبول احمد از نویسندگان دائرةالمعارف اسلامی نوشته است: «نفوذ یونان عملاً بر تمام جنبه‌های جغرافیایی مسلمانان سایه افکند. حتا در مواردی که بین آراء و روش‌های ایرانی، یونانی رقابتی وجود داشته مانند نظام کشورها (KISVAR) و نظام اقلیم (KLIMA) یونانی، نوع یونانی آن مقبول تر و رایج تر بود.<sup>۲</sup>

این واقعیت به آن معنا نیست که جغرافی دانان و مورخان مسلمان ایرانی، «هپتو کشور» (HAPTOKARSVAR) ایران و «سپته بومی» (SEPTABOUMI) هند را به کلی فراموش کرده باشند. این اندیشه و باورمندی در ایران استمرار داشت و کتاب‌های مسالک و ممالک و شهرنامه‌ها (بلدان نگاری‌ها)ی متعدد تا دوران معاصر از «هفت کشور» و «هفت بهر» و «هفت اقلیم» (اقلیم سبع) همواره سخن به‌میان آورده‌اند و دو مکتب جغرافیایی «بلخی» و «بغدادی» را رها نکرده‌اند، در مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری آمده است:

«هر کجا آرامگاه مردمان بود به چهار سوی جهان، از کران تا کران  
این زمین را ببخشیدند و به هفت بهر کردند و هر بهری را یک کشور  
خواندند... هفتم را که میان جهان است «فرش نامی» این است که ما  
بدو اندریم و شاهان او را ایرانشهر خواندندی»<sup>۳</sup>

مؤلف ناشناخته‌ی مجمل التواریخ و القصص در این باره چنین آورده است.

«تقسیم زمین و اقلیم بر وجهی دیگر هفت کشور نهاده‌اند»<sup>۴</sup>  
بسیاری دیگر از دانشمندان و جغرافی دانان و مورخان اسلامی در این باره صحبت کرده‌اند، از جمله ابن حوقل در صورةالارض و عوفی در جوامع‌الحکایات و قاضی صاعد اندلسی در طبقات‌الاهم و جز آن‌ها که جوینده به آسانی می‌تواند به منابعی از این گونه رجوع نماید. حمدالله مستوفی قزوینی، یکی از جغرافی دانان و مورخان سده‌ی هشتم هجری، این تقسیم‌بندی را به هرمس نسبت داده و آورده است:

«زمین را به هفت بخش کرده است بر سهیل هفت دایره یکی در میان و شش در حوالی»<sup>۵</sup> این بینش تا قرن سیزدهم هجری هم رواج داشت. اما با تحولات علمی و فرهنگی که در جهان اسلام پدید آمد بینش جغرافیایی ایرانی - هندی و بینش یونانی (بظلمیوسی و هرودتی) در هم آمیخته شد و بینش مرکب و کامل‌تری به‌وجود آمد که از زبان مسعودی جغرافی دان و مورخ سده‌ی چهارم هجری به شرح زیر ارائه شد.

اقلیم اول = هند (آسیا)

اقلیم دوم = حجاز (آسیا) و حبشه (افریقا)

اقلیم سوم = مصر و افریقیه (افریقا)

اقلیم چهارم = بابل و عراق (آسیا) و ایران

اقلیم پنجم = روم (اروپا)

اقلیم ششم = ترک و یاجوج (آسیا)

اقلیم هفتم = یوماریس و چین (آسیا)<sup>۶</sup>

ابوریحان بیرونی که بر مکاتب جغرافیایی جهان اسلام و عصر طلایی یونان آشنایی داشته نظریات خود را چنین ارائه کرده است: «یونانیان را قسمتی ست سه گانه به خلاف [نظر سامیان] و آن چنان است که بر زمین [مصر] او را دوپاره کردند و آنچه سوی مشرق بود به اطلاق ایسیا (Issia) [یعنی آسیا] نام کردند و آنچه سوی مغرب بود دریای شام او را به دو پاره کرده یکی سوی جنوب نامش لوبیا (LOBIA) [یعنی آفریقا] که در او سیاهان و گندم گونانند و دیگر شمال نامش اوربی (ORBi) [یعنی اروپا] و اندر او سپیدان و سرخان اند و چون ایسیا در دو پاره ی شرقی ست، بسیار بار. چند دو پاره ی مغربی بود. عراق و پارس و خراسان از آن جدا کردند و ایسیای خرد (آسیای صغیر) نام کردند و آنچه بماند ایسیای بزرگ (چین و جایگاه ترکان)<sup>۷</sup>

اقلیم های زمینی در جهان شناسی ایرانی، جنبه های ما بعدالطبیعی پیدا کرده و گویی زمین با ستارگان آسمان پیوند یافته است. میرزا حسن فسایی نوشته است: «هر اقلیمی را ستاره یی از سیمه ی سیاره تربیت کند، آن اقلیم را به آن ستاره نسبت دهند. چنان که گفته اند: اقلیم اول منسوب به زحل، دوم به مشتری، سیم به مریخ، چهارم به آفتاب، پنجم به زهره، ششم به عطارد و هفتم به ماه»<sup>۸</sup> پیش تر در سده ی هشتم هجری حمدالله مستوفی قزوینی این پیوند را چنین تعریف کرده است «بر اطلاق آسمان ستارگان آفرید از آن هفت سیارگانند و از ایشان آفتاب و ماه به مرتبه ی بیش تر آفتاب را روشن داد که از پرتو آن زمین روشن گشت و جرم ماه از نور آن مقتبس شد. سیارگان سیمه هر یک بر فلکی از اول تا هفتم و نوبت را بر هشتم جای داد»<sup>۹</sup>

## ۲- حد و رسم ایران زمین

خانه ی بزرگ فرهنگی ایرانیان در اقلیم سیمه به گونه یی بیان شده که گاه «همه ی جهان» به ذهن متبادر می شود و گاه یکی از اقلیم های چهارم و هفتم و گاه هر دو اقلیم با هم. اقلیم چهارم به آفتاب منسوب است و اقلیم هفتم به ماه و هر دو از سیارگان دیگر ممتازند. مولف کتاب **مجموعه التواریخ و القصص**، حدود ایران را چنین بیان کرده است: «ایران زمین در میان و دیگرها (شش اقلیم یا شش کشور) پیرامون آن و حد ایران که میان جهان است از میان رود بلخ است از کنار جیحون (= ماورالنهر) تا آذربادگان و ارمینیه (= قفقاز) تا به قادسیه و فرات (= بین النهرین یا میان رودان) و بحر یمن و دریای فارس و مکران (= سند) تا به کابل و طخارستان»<sup>۱۰</sup> اما حمدالله مستوفی در وصف اقلیم چهارم نوشته است که «وسط است کشور ایران زمین»<sup>۱۱</sup> بی جهت نیست که این بینش جغرافیایی در شعر و ادب فارسی انعکاس تام یافته و نظامی گنجوی سروده است:

همه عالم تن است و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل  
چون که ایران دل زمین باشد دل ز تن به بود، یقین باشد  
مورخان گاه در ذکر ممالک اسلام، «ایران شهر» را مجموعه ی

سرزمین های مسلمان نشین نوشته اند و گاه چون اصطخری عقیده داشته اند «هیچ ملک آبادان تر و تمام تر و خوش تر از ممالک ایران شهر نیست»<sup>۱۲</sup>

مولف **هفت اقلیم** نوشته است: «ایران زمین در وسط اقلیم سیمه افتاده، شرقش ولایات سند و کابل و ماوراءالنهر و خوارزم... غربش ولایات روم... و شمالش ولایات آس و روس... و جنوبش بیابان نجد است که بر راه مکه واقع شده است»<sup>۱۳</sup>

بر پایه ی اسطوره های ایرانی، فریدون کشور بزرگ خود را (= جهان را) «بر سه پسر خود بخش کرد و بر پنهان سه قسم کرد، قسم شرقی تور را داد و قسم غربی سلم را، قسم میانه که بهترین بود و مقام او بود، به پسر کهنتر ایرج داد و بدو باز خواندند «ایران» گفتند»<sup>۱۴</sup>

در **شاهنامه ی حکیم ابوالقاسم فردوسی** این داستان تاریخی چنین آمده است:

نهفته چون بیرون کشید از نهران

به سه بخش کرد آفرینون جهان

یکی روم و خاور، اگر ترک و چین

سوم دشت گردان و ایران زمین

نخستین به سلم اندرون بنگرید

هم روم و خاور مر او را گزید

بفرمود تا لشکری برکشید

گرازان سوی خاور اندر کشید

به تخت کیان اندر آورد پای

همی خواندندیش خاور خدای

دگر تور را داد، توران زمین

ورا کرد سالار ترکان چین

یکی لشکر نامزد کرد شاه

کشید انگیهی تور لشکر به راه

بیامد به تخت مهی برنشست

کمر بر میان بست و بگشاد دست

بزرگان بر او گوهر افشاندند

جهان پاک توران شهش خواندند

وزان پس چو نوبت به ایرج رسید

بر او پدر شهرایران گزید

هم ایران و هم دشت نیزهوران

همان تخت شاهی و تاج سران

بدو داد کو را سزا دید گاه

همان تیغ و مهر و نگین و کلاه

سران را که بد هوش و فرهنگ و رای

مرا او را چه خواندند ایران خدای<sup>۱۴</sup>

سرزمین ایرانیان از همان آغاز منزلت اهورایی و تقدس پیدا کرد و به همان سان که نزد اقوام دیگر، اماکن ویژه یی تقدس یافته اند ایرانیان هم از این موهبت برخوردار بودند و اقلیم های آنان با اختران آسمان در پیوند بوده چنان که مسعود سعد سلمان آورده است:

برسد حکم تو به هفت اقلیم که چنین است حکم هفت اختر

در مورد «ایرانه و وجه» در وندیداد آمده است: «نخستین و بهترین زمین است که من که امروز امرا هستم، آفریده‌ام».<sup>۱۵</sup>

واژه‌ی آریا در کتیبه‌های داریوش ظاهراً فقط یک‌بار در ارتباط با ساکنان ایران به کار رفته است. هندیان نیز خود را آریایی و میهن‌شان را آریا ورته (AIRAVARTE) می‌نامیدند. نام آنان بر رود سرحدی سند (SINDHU) گذاشته شد و چون «س» هندی مطابق «ه» ایرانی تلفظ می‌شود در زبان فارسی «هند» همانند «سند» به‌شمار آمد و برای هندیان نیز نوعی تقدس مکانی پدیدار شد.<sup>۱۶</sup>

### ۳- نظام کشورسازی

با تحولات تاریخی، موقعیت جامعه‌ها و نظام مدیریت آن‌ها نیز دگرگونی می‌یابد. محمد بن جریر طبری، امام‌المورخین جهان اسلام، نوشته است:

«پیش از پادشاهی کسری اسپهبدی مملکت که سنلاری سپاه بود، از آن یکی بود و کسری [انوشیروان] کار این منصب را میان چهار اسپهبد پراکنده کرد که یکی اسپهبدی مشرق بود که خراسان و توابع بود و اسپهبدی مغرب و اسپهبدی نیم‌روز که ولایت یمن بود و اسپهبد آذربایجان و توابع که ولایت خور بود که این را مایه‌ی نظم مملکت دانست».<sup>۱۷</sup>

همین وضع را ابوحنیفه دینوری بیان کرده است: «انوشیروان شاهنشاهی ایران را به چهار اقلیم بزرگ تقسیم کرد و حکومت هر اقلیمی را به یکی از متعلمان خویش سپرد. یکی از اقلیم‌ها شامل خراسان و سیستان و گزمان، دیگری شامل اصفهان و قم و بلاد جبل و آذربایجان و ارمنستان، سومی شامل فارس و اهواز تا بحرین و اقلیم چهارم عبارت از سرزمین عراق تا مرزهای روم بود. فرمانداران اقلیم‌های نام‌برده به منتهای درجه‌ی شکوه و رفعت رسیدند».<sup>۱۸</sup>

زمانی که ایران مستخر اعراب گردید و به مرور ایرانیان اسلام را پذیرفتند، منطقه‌های متعدد جغرافیایی و قومی ایران یعنی ایالات و ولایات و گاه ساتراپ‌های کهن با تغییراتی نه چندان چشم‌گیر، جنبه‌های حکومتی پیدا کردند و پس از مدتی از سوی بغداد، حاکمی بر هر یک از منطقه‌ها گماشته می‌شد و به مرور قدرت حاکمان محلی، گاه نوعی خودمختاری پدید می‌آورد و در فرایند وحدت، کشمکش‌هایی را برپا داشت و گاه سیطره‌ی مرکزی، نوعی وحدت ایجاد می‌کرد و در آن زمان‌ها جامعه در فرایند آزادی و استقلال تلاش‌هایی خود نمایان می‌ساخت.

در سراسر تاریخ ایران، بی‌آن‌که نهادهای حکومتی و سیاسی (پادشاهی ایرانی یا سلطنت غیرایرانی) و قلمرو و حاکمیت‌های آنان مطرح باشند همواره از ایران‌زمین به‌عنوان یک واحد جغرافیایی مشخص با مردمی برخوردار از فرهنگ و پاره‌فرهنگ‌ها و تمدنی یکپارچه و منسجم یاده شده است. به‌عبارت دیگر در این بخش از جهان فرهنگ - ملت (NATION-CULTURE) گسترده‌تر از مفهوم حکومت - ملت (NATION-ETAT) بوده است.

این امر حتا در سال‌های پیش از مشروطیت در آثار تاریخی و جغرافیایی ایران دیده شده است؛ به‌عنوان نمونه به نوشته‌ی زین‌العابدین شیروانی به‌نقل از پستان‌السیاحه اشاره می‌شود.

زین‌العابدین شیروانی ایران‌زمین را یک واحد منسجم به‌شمار آورده که در آن حکومت‌های متعدد وجود دارد و گوید: «چندین طایفه در آن کشور حکومت گذارند و طریق استبداد و استکبار سپارند. اول، دولت قاجاریه... وی از هیجده حکومت کوچک و بزرگ یاد کرده که در گوشه و کنار «ایران‌زمین فرهنگی» خاطر مترددین و مسافرین را به نیش‌های ظلم و جور تراشند».<sup>۱۹</sup>

ولادیمیر بارتولد نیز در تذکره‌ی جغرافیایی تاریخی ایران نوشته است: «در موقع تالیف تاریخ ایران باید این حقیقت را در نظر داشت که ایران از لحاظ مفهوم جغرافیایی نه منطبق با سرزمینی است که ایرانیان مثل یکا واحد نژادی سکونت داشتند و نه با خطه‌یی که نفوذ تمدن ایران بسط داشته و نه با صفحه‌یی که زبان فارسی یعنی زبان ادبی ایران رواج یافته بود».<sup>۲۰</sup>

به‌عبارت دیگر، ایران‌زمین یک واحد اجتماعی و فرهنگی است که با تنوع و ویژگی‌های پاره‌فرهنگی همواره در تاریخ، انسجام ملی (بدهفتیای فرهنگی) داشته و سلسله‌های گوناگون در آن واحد بزرگه فقط حکمران بوده‌اند و یگانگی فرهنگی و هماهنگی‌های کارساز مبتنی بر آن، همواره پایدار مانده است.

بدین‌سان مفهوم Nation-Etat که از دوره‌ی مشروطیت بدین‌سو، اندیشه‌ی برخی از متفکران سیاسی ایران را معطوف به خود کرد، در یک معنای سیاسی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، اما به لحاظ فرهنگ و تمدن و رویدادهای گوناگون تاریخی، ایرانیان فقط در چارچوب ایران حکومتی قرار نمی‌گیرند. بسیاری از همسایگان امروز، هم‌خانه‌های ایرانیان در مسیر زمان بوده‌اند و هنوز هم پس از «بالکانیزاسیون» ملی - اجتماعی و پدیدآمدن مرزهای استعماری، دینامیسم وحدت و هماهنگی همه‌ی آنان برای ساختن ایران آینده - ایران مستقل، ایران مبتنی بر فرهنگ و دموکراسی پایدار و توان‌بخش باقی مانده است.

### ۴- تعلقات به زمین و مفهوم وطن (= میهن)

طبیعی‌ترین احساس تعلقات زمین به انسان یا تعلق انسان به زمین، در پیوند یا تولد و رشد و تمای انسان و کوشش‌های وی برای «خوراک‌یابی» و خوراک‌سازی خود و بستگان نزدیک است. یعنی اثر تولید و بهره‌برداری از زمین. اما زمین خود به مرور ایام متعلق به انسان می‌شود که روی آن کار می‌کند و از این طریق زندگی و بالندگی خود را استمرار می‌دهد.

خلق و خوئی اجتماعی انسان موجب همکاری و تعاون بیش‌تر آنان می‌شود و این خود خصیصه‌ی دیگری است که برای انسان‌های نخستین نه تنها امکان کار بهتر و منافع بیش‌تر را فراهم می‌سازد، بلکه در دفاع همگانی به آنان توانمندی می‌دهد و به‌دلیل ریست در گروه‌های تولید گره به‌وجود آمدن روابط خانوادگی و بستگی‌های گوناگون و هماهنگی‌های تولیدی بیش‌تر و الفت‌های اجتماعی، واحدهای تباری، قبیله‌یی و قومی شکل می‌گیرد و بر پایه‌ی عامل‌ها و خصیصه‌های اجتماعی و فرهنگ، مجموعه‌های متعدد آماده‌ی یگانگی‌های گسترده‌تری می‌شود و «ملت» که به‌گونه‌یی ماحصل هزاران سال تحوّل و تطوّر و ادغام‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه است در گستره‌ی تاریخ



